

شور و اشتیاق برای برترین بودن خدا (بخش اول)

دلایل حضور در این گردهمایی

دلیل شماره یک

مایلم با ذکر چند دلیل از دلایل حضورم در این گردهمایی پیغام خود را شروع کنم. یکی از بزرگ‌ترین امتیازات خدمت شبانی در کلیسای محلی، آن هم به مدت شانزده تا هفده سال، این است که پس از گذشت ماه‌ها و سالها کلیسا و شبان کلیسا به رویایی مشترک می‌رسند. حدود یک سال پیش نیز این رویا در دل ما جوانه زد:

مأموریت ما این است که شور و اشتیاقی را در همگان بگسترانیم تا خدا را بالاتر از هر چیز دیگر قرار دهند و این موجب وجد و شادی امتهما گردد.

گمان می‌کنم بدون هیچ‌گونه تردیدی بتوانم بگویم که این عبارت آرمان زندگی من و آرمان کلیسای تعمیدی بیت‌لحم است. از این‌رو، وقتی به این گردهمایی دعوت شدم و درباره آن مطالعه کردم و با واژه «شور و اشتیاق» روبه‌رو گشتم و متوجه شدم که این شور و اشتیاق بر اساس کتاب اشعیا ۸:۲۶ شکل گرفته است جذب آن شدم: «انتظار تو را کشیده‌ایم و جان ما به اسم تو و ذکر تو مشتاق است.»

خواست من این است که شور و اشتیاقی را در همگان بگسترانم تا خدا را بالاتر از هر چیز دیگر قرار دهند و این موجب وجد و شادی همه شما و همه مردم جهان گردد. این نخستین دلیل حضور من در این گردهمایی است.

دلیل شماره دو

اما دومین دلیل این است که می‌خواهم کبریت کوچکی باشم تا شادی شما را شعله‌ور سازم. خواست من این است که وقتی از اینجا می‌روید از شور و شوق و شادی در خدا لبریز باشید.

دلیل شماره سه

و سومین دلیل این است که می‌خواهم با مراجعه به کتاب مقدس متوجه شوید که هر دو دلیل اول و دوم در واقع یکی هستند. بدین معنی که گستراندن شور و اشتیاق برای برتری خدا و شاد بودن در خدا کمابیش یکی است، چرا که هرچه بیشتر در خدا خشنود باشید، او بیشتر در شما جلال می‌یابد.

این جمله‌ای است که بارها و بارها به آن اشاره خواهم کرد: «هرچه بیشتر در خدا خشنود باشید، او بیشتر در شما جلال می‌یابد.» پس با همه سرودهای روحانی که خوانده‌ایم و همه عطشی که تجربه‌اش کرده‌ایم خدا را جلال داده‌ایم، چرا که هرچه بیشتر در خدا خشنود باشیم، بیشتر و عمیق‌تر، از او می‌نوشیم و بیشتر از شام ضیافتی که خود او است صرف می‌کنیم و بدین‌سان ارزش و بسنده بودن او بیشتر جلوه‌گر می‌شود. هیچ رقابتی در این میان وجود ندارد و همین حیرت‌آور است و برای من همین خبر خوش است، آن خبر خوشی که در سالهای ۱۹۶۸، ۱۹۶۹، ۱۹۷۰، که خدا کاری را در زندگی من به انجام می‌رساند، به آن پی بردم. میان شور و اشتیاق خدا برای جلال یافتن و شور و اشتیاق شما برای خشنود بودن رقابتی وجود ندارد، چرا که هر دو یکی هستند.

سومین دلیل حضورم در این گردهمایی را می‌توانم به شکل دیگری نیز بیان کنم: من اینجا هستم تا کوه یخی را آتش زدم. تصویری که در ذهن دارم چنین است و این تصویر از انجیل متی فصل ۲۴ سرچشمه گرفته است. عیسی در متی ۱۲:۲۴ در اشاره به پایان جهان می‌فرماید: «به جهت افزونی گناه، محبت بسیاری سرد خواهد شد.» من از این سرد شدن بسیار واهمه دارم. من از این فکر بیزارم که روزی محبتم

برای خدا و برای مردم بخشکد یا یخ بزند. اما عیسی می‌فرماید این سردی در راه است، همچون کوه یخی که دنیا را در بر می‌گیرد. از این‌رو، برابیم دور از انتظار نیست که در روزهای آخر گناه فزونی یابد و محبت بسیاری سرد شود و این سردی می‌تواند توصیفی تاریک از روزهای آخر باشد.

ولی، اگر متی فصل ۲۴ را ادامه دهید و به آیه ۱۳ برسید، می‌فرماید: «لیکن هر که تا به انتها صبر کند نجات یابد.» پس کسی قرار است تاب آورد. آیه بعدی می‌فرماید: «و این بشارتِ ملکوت» به بیان دیگر «این بشارتی که شور و اشتیاقی را برای برتری عیسی پادشاه می‌گستراند» «این بشارتِ ملکوت در تمام عالم موعظه خواهد شد تا بر جمیع امتها شهادتی شود، آن‌گاه، انتها خواهد رسید.» حال، آیه ۱۲ و ۱۴ را کنار هم قرار دهید و ببینید آیا تنشی را میان این دو احساس می‌کنید؟ «به جهت افزونی گناه، محبت بسیاری سرد خواهد شد.» اما «این بشارتِ ملکوت» سلطنت مطلق مسیح «به جمیع امتها موعظه خواهد شد و آن‌گاه انتها خواهد رسید.»

میان این دو آیه تنش وجود دارد. دلیل حرفم این است که مردمی که محبتشان سرد شده است این بشارت را به دانشکده‌های شما نخواهند آورد. مردمی که محبتشان سرد شده است این بشارت را به گوش مردم نقاطی از جهان که از انجیل بی‌خبرند نخواهند رساند. این را از کجا می‌دانم؟ اگر چند آیه به عقب برگردید، در آیه ۹، با پیشگویی بسیار بسیار متفاوتی روبه‌رو می‌شوید. عیسی می‌فرماید: «شما را به مصیبت سپرده خواهند کشت و جمیع امتها، به جهت اسم من، از شما نفرت کنند.» اگر این حقیقت دارد، اگر ما را در زحمات و خدمات بشارتی‌مان به دولتمردان تسلیم می‌کنند، اگر کشته خواهیم شد، اگر جمیع امتهایی که به نزدشان می‌رویم از ما متنفر خواهند بود، پس من از یک چیز یقین دارم: کسانی که سرد شده‌اند انجیل را بشارت نخواهند داد، بلکه این پرستندگان پر از حرارت و شور و اشتیاق عیسی پادشاهند که این مهم را به انجام خواهند رساند. بنابراین، آنچه از انجیل متی فصل ۲۴ و آیات ۹-۱۴ درک می‌کنم این است که هرچه پایان جهان نزدیک می‌شود، از میان کل مردم جهان، کسانی مثل یخ سرد هستند و کسانی آن‌قدر گرم و پر از حرارت می‌باشند که به خاطر عیسی جان خود را می‌نهند.

پس خدمت من در کلیسای تعمیدی بیت‌لحم و دلیل حضورم در اینجا این است که کوه یخی را آتش زدم. من یکبار در کلیسای خودمان به این تصویر اشاره کردم و پس از پایان موعظه دختری شش یا هفت‌ساله نزد من آمد و گفت: «من گفته شما را به این شکل دیدم.» و من چقدر تشویق می‌شوم وقتی می‌بینم که کودکان و خردسالان کلیسای ما به موعظه‌هایم توجه می‌کنند. به هر حال، آن دختر کوچک کاغذی در دست داشت که در آن آدمکی مشعل به دست و کوه یخ زیبایی را که نام «مینیاپولیس» بر آن نقش بسته بود به تصویر کشیده بود. در بالای کوه یخ نیز حفره‌ای وجود داشت که از طریق آن حرارت خورشید، به فراوانی، بر کوه یخ می‌تابید.

پس آنچه در مورد زمانهای آخر می‌توانم بیان کنم به طور خلاصه این است: اگر کنجاوید بدانید که وقتی عیسی بازمی‌گردد دانشکده شما یا شهر آستین یا مینیاپولیس یا هر شهر دیگری که به آنجا تعلق دارید چگونه خواهد بود، به این تصویر توجه کنید: کوه یخ در حال حرکت است و بسیاری از مردم نسبت به خدا سرد می‌شوند، می‌خشکند، یخ می‌زنند. حال آنکه، وقتی کتاب‌مقدس از زمانهای آخر سخن می‌گوید، هیچ اشاره‌ای نمی‌شود که مثلاً کلیسای تعمیدی بیت‌لحم یا حتی شهر مینیاپولیس یا دانشگاه تگزاس در شهر آستین الزاماً باید زیر کوه یخ باشند. چنین اشاره‌ای وجود ندارد! اگر افراد مشعل به دستی که برای خدا شور و حرارت دارند به اندازه‌ای باشند که آن کوه یخ را آتش زنند، حفره‌ای بزرگ می‌تواند در بالای دانشکده شما، در بالای کلیسای محلی شما، و حتی در بالای شهر شما به وجود آید. من به همین دلیل اینجا هستم. من می‌خواهم مشعلم را بالا بگیرم.

حدود صد سال پیش، وقتی اسپرچن در کلیسای «خیمه کلان‌شهر» در کشور انگلستان موعظه می‌کرد چنین می‌گفت: «مردم می‌آیند تا سوختن مرا تماشا کنند. آنها می‌آیند تا مشعلهای کوچک و کم‌نورشان را به مشعل من بچسبانند، سپس می‌روند تا یک هفته دیگر برای

عیسی شعله‌ور باشند.» خوشحال می‌شوم اگر شما نیز امروز مشعل کم‌نوری را بیاورید و به آتشی که من افروخته‌ام بچسبانید. من به همین دلیل اینجا هستم.

هدف این پیغام: شالوده‌ای را بنا کردن

برای کاری که می‌خواهم انجام دهم شالوده و زیربنایی وجود دارد. کار من در اینجا این است که دربارهٔ زیستن برای جلال خدا و شور و اشتیاق برای آن جلال صحبت کنم. من دو پیغام دارم: یکی برای امروز و دیگری برای فردا. پیغام امروز زیربنا و پیغام فردا به کارگیری آن است.

زیربنا این است: شور و اشتیاق شما برای اینکه خدا را بالاتر از هر چیز دیگر قرار دهید، مستقیماً، بر شور و اشتیاق خدا برای اینکه خودش را بالاتر از هر چیز دیگر قرار دهد استوار است. خدامحور بودن شما – اگر قرار است که تاب آورد – باید در خدامحور بودن خدا ریشه داشته باشد. اگر می‌خواهید خدا در زندگی‌تان بالاترین جایگاه را داشته باشد، باید این حقیقت را که خدا در زندگی خودش بالاترین جایگاه را دارد ببینید و باور کنید و آن را دوست بدارید. اگر می‌خواهید خدا گنجینهٔ شما باشد تا که خدا را بالاتر از هر چیز دیگر ارزش بنهید، باید این را ببینید و باور کنید که گنجینهٔ خدا خودش است، بدین معنی که او خودش را بیش از هر چیز دیگری ارزش می‌نهد. ما نباید بالاترین لذت عالم یعنی پرستش خدا را از خدا دریغ کنیم. این همان شالوده و زیربنایی است که امروز می‌خواهم درباره‌اش صحبت کنم.

سپس فردا به این موضوع می‌پردازم که شادی خود را در خدا بجوید. این جویا بودن مستلزم آن است که خدا جلالش را در زندگی شما بجوید.

خدا برای جلالش اشتیاق دارد

مطلبم را با نقل یک رویداد آغاز می‌کنم: حدود هشت یا نه سال پیش، در دانشکدهٔ ویتون، یعنی همان دانشکده‌ای که خود در آن درس خوانده بودم، سخنرانی می‌کردم و این نخستین مرتبه‌ای بود که در آن تالار بزرگ و زیبا و آبی‌رنگ و آراسته به چلچراغ صحبت می‌کردم. من در جایگاه سخنران ایستادم و چنین گفتم: «هدف اصلی خدا این است که خودش را جلال دهد و تا ابد از خودش لذت برد.» همهٔ دوستانم که در ردیف‌های بالا نشسته بودند با خود چنین گفتند: «آه! او در اولین فرصتی که به دست آورد تا در دانشکده‌ای که خود در آن درس خوانده است برای دانشجویان سخنرانی کند چه دسته گلی به آب داد. حال که پس از بیست سال بازگشته است، بدون مقدمه، نقل‌قول اشتباهی را از «مجموعه پرسش و پاسخ وست مینستر» ارائه داده است و به جای «هدف اصلی انسان» می‌گوید: «هدف اصلی خدا.» برای اینکه خیالشان آسوده گردد، به صحبت‌م ادامه دادم و گفتم که واقعاً منظورم همین بوده است. امروز نیز واقعاً منظورم همین است: هدف اصلی خدا این است که خودش را جلال دهد و تا ابد از خودش لذت برد.

من در خانهٔ یک مبشر بزرگ شدم. پدرم، بیل پای‌پر، از همان وقتی که خیلی کوچک بودم، اول قرن‌تین ۱۰:۳۱ را به من آموخت: «خواه بخورید خواه بنوشید خواه هرچه کنید همه را برای جلال خدا بکنید.» اما هرگز نشنیدم کسی بگوید که خدا هر کاری را برای جلال خودش انجام می‌دهد و اینکه زیستنم برای جلال خدا در زیستن خدا برای جلال خودش ریشه دارد.

من هرگز ندیده‌ام کسی از کلاسهای تعلیمی روزهای یک‌شنبه تکلیفی را با این مضمون به خانه بیاورد: «خدا خودش را بیشتر از شما دوست دارد و تنها امید برای اینکه شما را دوست داشته باشد، هرچند که لایق محبت او نیستید، همین حقیقت است.» هرگز در هیچ کلاسی چنین نوشته‌ای را نخوانده‌ام و به این دلیل است که در تلاش هستیم تا این مهم را در برنامه‌های آموزشی‌مان در کلیسای تعمیدی بیت‌لحم بگنجانیم. بیشتر ما در خانه‌ها و کلیساهایی بزرگ شدیم که برای مسیحی بودن هیجان‌زده بودیم، ولی هیجانمان به این دلیل نبود که خدا خدایی خدامحور است، بلکه از این هیجان‌زده بودیم که تصور می‌کردیم خدا در مورد ما هیجان دارد.

در دنیایی انسان‌محور، دنیایی که در آن عزت نفس و خودباوری بالاترین ارزش می‌باشد، بسیار آسان است مسیحیانی باشیم جوینده چیزی که اگر خدا هم در زندگی مان نبود باز هم در پی آن می‌رفتیم. چه کسی نمی‌خواهد با این شرایط مسیحی باشد؟ بسیار خوب، شما مسیحی نیستید اگر صرفاً همان چیزی را دوست بدارید که قبلاً دوست می‌داشته‌اید و زیبایی خدایی خدامحور شما را تکان نداده باشد. اگر به جای اینکه خدا را بی‌نهایت پر جلال ببینید، خدایی که دغدغه‌اش این است که جلالش را نمایان سازد، او برایتان فقط به این منظور خدا باشد که شما را به منافع شخصی‌تان برساند و شما را برافرازد، باید خود را بسنجید که آیا واقعاً ایماندار هستید؟ بنابراین، این مهم است که اینجا در شهر آستین و در گردهمایی شور و اشتیاق سال ۱۹۹۷ ببینیم کجا ایستاده‌ایم. افراد بسیار کمی بوده‌اند که آن چیزی را که من اکنون در کتاب مقدس مشاهده کرده‌ام، یعنی این حقیقت که خدا مرا برای جلال خویش برگزید، به من گفته‌اند یا نشان داده‌اند.

به یاد دارم در سال ۱۹۷۶، در دانشکده «پتل» در فاصله بین دو ترم، رساله افسسیان فصل ۱ را تعلیم می‌دادم و چهارده آیه اول از آن را آیه به آیه بررسی می‌کردیم. در این بررسیها بود که دنیایم یکبار دیگر دگرگون شد، چرا که سه مرتبه در آیات ۶، ۱۲، ۱۴ به این اشاره می‌شود که «خدا ما را پیش از بنیاد عالم در او برگزید و ما را از قبل تعیین نمود تا او را پسر خوانده شویم، برای ستایش جلال فیض خود.»

او شما را برگزید. چرا؟ تا جلال و فیضش ستوده و بیشتر جلوه‌گر شود. نجات شما به منظور جلال دادن خدا است. برگزیده شدن شما به منظور جلال دادن خدا است. تولد تازه شما به منظور جلال دادن خدا است. عادل‌شمردگی شما برای جلال خدا است. تقدیس شدن شما برای جلال خدا است و روزی خواهد آمد که با جلال یافتنتان، به واقع، در جلال خدا در بر گرفته می‌شوید.

شما برای جلال خدا آفریده شدید

اشعیا ۴۳:۶: «پسران مرا از جای دور و دخترانم را از کرانه‌های زمین بیاور. او را به جهت جلال خویش آفریدم.»

خدا قوم خود، اسرائیل، را برای جلال خودش از مصر رهایی داد

«پدران ما کارهای عجیب تو را در مصر نفهمیدند و کثرت رحمت تو را به یاد نیاوردند، بلکه نزد دریا، یعنی بحر قُلُوم، فتنه انگیزتند. لیکن به خاطر اسم خود ایشان را نجات داد تا توانایی خود را اعلان نماید» مزمو ۷:۱۰۶-۸.

به بیان دیگر، خدا دریای سرخ را شکافت و قوم سرکش خود را نجات داد تا قدرت عظیم خویش را نمایان سازد. آن قدرت تا اریحا پیش رفت و فاحشه‌ای را نجات بخشید و زمانی که قوم اسرائیل به آنجا رسیدند تا برای نواختن شیپور آماده گردند، آن فاحشه تولد دوباره یافت، چرا که گفت: «نام و آوازه شما را شنیده‌ایم.» آن زن و خانواده‌اش به خدای خدامحور ایمان آوردند و از هلاکت و نابودی رهایی یافتند.

خدا برای جلال خود، در بیابان، بر قوم اسرائیل رحم نمود

خدا بارها و بارها در بیابان از تقصیرات قوم اسرائیل گذشت. حزقیال به نقل از خدا می‌گوید: «خاندان اسرائیل در بیابان بر ضد من طغیان کردند. آن‌گاه، گفتم غضب خود را بر آنها خواهم ریخت، اما به خاطر نام خود بر آنها رحم کردم تا مبادا در میان امتها بی‌حرمت گردم.» سرانجام، خدا آنها را به منظور داوری به بابل فرستاد و پس از هفتاد سال رحمتش را به آنها نشان داد. او عروسش را که با وی عهد بسته است طلاق نخواهد داد و آنها را بازمی‌گرداند. ولی چرا؟ انگیزه دل خدا چه بود؟

به اشعیا فصل ۴۸ توجه کنید: «به خاطر اسم خود، غضب خویش را به تأخیر خواهم انداخت و به خاطر جلال خویش بر تو شفقت خواهم کرد تا تو را منقطع نسازم. اینک، تو را قال گذاشتم اما نه مثل نقره و تو را در کوره مصیبت آزمودم. به خاطر ذات خود، به خاطر ذات خود، این را می‌کنم، زیرا که اسم من چرا باید بی‌حرمت شود و جلال خویش را به دیگری نخواهم داد.» این انگیزه خدا برای رحمت نمودن است، انگیزه‌ای که خدامحور می‌باشد.

عیسی برای جلال خدا آمد و برای جلال خدا جان سپرد

دلیل آمدن عیسی به این دنیا چه بود؟ وه که بارها و بارها این حقیقت باشکوه را از یوحنا ۱۶:۳ نقل قول کرده‌ایم و شما پیش از پایان پیغام امروز یا دست‌کم فردا صبح مشاهده خواهید کرد که آنچه اکنون بر آن تأکید می‌ورزم و آنچه یوحنا به آن اشاره کرده است، یعنی آن حقیقتی که شاید پیش از اینها از آن باخبر بوده‌اید، دو مقوله جدا از هم نیستند.

اما چرا عیسی آمد؟ چرا او آمد؟ بر طبق رساله رومیان ۸:۱۵، عیسی به این دلیل آمد: «مسیح خادم ختنه گردید، به جهت راستی خدا، تا وعده‌های اجداد را ثابت گرداند و تا امتها خدا را تمجید نمایند به سبب رحمت او.» مسیح به این جهان آمد، جسم انسانی به خود گرفت و جان خود را فدا نمود تا شما پدرش را به سبب این رحمت جلال دهید. او به خاطر پدرش آمد. دلیل اصلی آمدنش این بود: «به خاطر جلال پدرش» و جلال پدرش، در وفور رحمت، به اوج خود می‌رسد.

با توجه به رومیان فصل ۳، به این گفتار توجه نمایید: «خدا مسیح را از قبل معین کرد تا کفار باشد، به وسیله خون او، تا آنکه عدالت خدا را ظاهر سازد. او چنین کرد تا عدالت خود را در زمان حاضر ثابت کند. مسیح به این دلیل جان سپرد. او جان سپرد تا عدالت خدایی را که از گناهی چون زنا و قتل داوود گذشته بود به اثبات رساند. آیا این حقیقت که خدا از گناهان داوود گذشت و او در مقام پادشاهی باقی ماند شما را آزرده‌خاطر کرده است؟ بسیار خوب، پولس نیز در اعماق وجودش از این آزرده‌خاطر بود که خدا عادل نیست اگر از گناهان بگذرد و این فقط گناهان داوود نبود که خدا از آنها گذشت. خدا در عهدعتیق گناهان هزاران تن از مقدسان را فراموش کرده و از آنها گذشته است، همان‌طور که امروز نیز از گناهان مقدسان می‌گذرد. پولس بانگ برآورد که: «تو چگونه می‌توانی خدا باشی و چنین کنی؟ چگونه می‌توانی عادل باشی و چنین کنی؟ چگونه می‌توانی بانصاف باشی و چنین کنی؟ چگونه می‌توانی شایسته پرستش باشی و چنین کنی؟» [اگر هر قاضی در شهر آستین چنین کرده بود، اگر یک کودک‌آزار، تجاوزگر جنسی، یا قاتل را تبرئه می‌کرد، در یک ثانیه، از مسند قضاوت برکنار می‌شد]. تو هر روز از تقصیرات می‌گذری. پس تو چه خدایی هستی؟»

صلیب راه‌حل مشکل بسیار بزرگ الهیاتی است، یعنی این مشکل که خدا چگونه می‌تواند خدا باشد و گناهان را ببخشد؟ مسیح آمد تا در نجات کسانی مثل شما حقانیت خدا را به اثبات رساند. نجات، به شکلی برجسته و شکوهمند، خدا را در مرکز قرار می‌دهد.

عیسی بازمی‌گردد تا جلال یابد

چرا عیسی بازمی‌گردد؟ آری، ای جماعت! عیسی بازمی‌گردد، او بازمی‌گردد و بگذارید به شما بگویم چرا بازمی‌گردد و وقتی بازمی‌گردد چکار می‌توانید بکنید تا آماده باشید و آن کار را به‌جا آورید.

دوم تسالونیکیان ۹:۱: «آنانی که انجیل را اطاعت نمی‌کنند به قصاص هلاکت جاودانی خواهند رسید از حضور خداوند و جلال قوت او هنگامی که آید تا در مقدسان خود جلال یابد و همه ایمانداران از او تعجب کنند در آن روز.» آیا این دو حقیقت را در نظر دارید؟ او می‌آید تا در مقدسان خود جلال یابد، تا در آنها جلوه‌گر شود و موجب شگفتی گردد. اگر اکنون عیسی را جلال ندهید و جلوه‌گر نسازید، وقتی بازگردد، قادر نخواهید بود چنین کنید.

این گردهمایی به این منظور است که در اعماق وجودتان و در دل و فکرتان آتش افروزد تا شما را آماده ملاقات با عیسای پادشاه گرداند، تا که قادر باشید در سراسر ابدیت به آن کاری ادامه دهید که او شما را برای انجامش آفریده است، یعنی در او به شگفت آبیید و او را جلوه‌گر سازید.

ما باید مانند تلسکوپ خدا را جلوه‌گر سازیم

او را بزرگ سازید اما نه به طریق میکروسکوپ. شما فرق این دو بزرگ‌نمایی را می‌دانید، این‌طور نیست؟ کار تلسکوپ و کار میکروسکوپ هر دو بزرگ‌نمایی است. اما این کفر است که خدا را به طریق میکروسکوپ بزرگ کنیم. بزرگ نمودن خدا به طریق میکروسکوپ یعنی اینکه چیزی بسیار کوچک را بزرگ‌تر از آنچه که هست نشان دهیم. این کفر است که بخواهید با خدا این‌گونه برخورد کنید. حال آنکه، تلسکوپ عدسی خود را بر وسعت تصورناپذیر آن عظمت نشانه می‌گیرد و سعی می‌کند اجرام آسمانی را به همان اندازه‌ای که هستند نشان دهد. وجود تلسکوپ به همین منظور است.

شبانگهان، به ستارگان کوچکی که در آسمان چشمک می‌زنند می‌نگرید و آنها را مثل یک نقطه در آسمان می‌بینید. ولی ستارگان به آن اندازه‌ای نیستند که به نظر می‌رسند. شما از این دانش برخوردارید، چرا که اکنون دانشجو هستید، درست است؟ ستارگان بزرگند. آنها بسیار بسیار بزرگند و سوزان! شما سرنخی از این بزرگی نداشتید تا اینکه یک نفر تلسکوپ را اختراع کرد و چشم بر آن گذاشت و با خود اندیشید که «ستارگان بزرگ‌تر از زمین هستند، میلیونها بار بزرگ‌تر از زمین.» همین امر در مورد خدا صادق است و زندگی شما به این منظور مقرر شده است تا تلسکوپی باشد که جلال خدا را در دانشکده‌تان جلوه‌گر سازد. این یک خواندگی عظیم است و من درباره‌ی چگونگی‌اش فردا صحبت خواهم کرد.

اگر خدا خدامحور است، چگونه می‌تواند سرشار از محبت باشد؟

این پرسش مهمی است که قصد دارم پیغامم را با آن خاتمه بخشم، چرا که می‌دانم چنین پرسشی مطرح خواهد شد. من به این حقیقت اشاره کرده‌ام که خدا خدای خدامحور است و خدامحور بودنش ریشه و بنیان خدامحور بودن من است. بیست سال است که این حقیقت را بیان کرده‌ام و در کنارش این پرسش نیز مطرح شده است که «به نظر نمی‌رسد این حقیقت محبت‌آمیز باشد، زیرا کلام خدا در رساله‌ی اول قرنیتان ۵:۱۳ می‌فرماید: «محبت نفع خود را طالب نمی‌شود.» حال، شما در این پانزده دقیقه‌ی آخر به ما می‌گویید که خدا تمام‌وقت نفع خویش را طالب می‌شود. پس یا خدا بامحبت نیست یا شما دروغ‌گویید.» این مشکلی بزرگ است. از این‌رو، سعی من توضیح این مهم است که چگونه می‌شود خدا در برافراشتن خویش خدای سرشار از محبت باشد.

یاری طلبیدن از سی. ایس. لوییس

من پاسخ را در سی. ایس. لوییس یافته‌ام. اگر هر یک از شما کتاب «مشتاق خدا» را خوانده باشید، می‌توانید این نقل‌قول را به یاد آورید. او تا حدود سی سالگی بی‌خدا بود و از غرور و تکبر خدا بیزار. او می‌گفت هر مرتبه که با این واژگان در مزامیر روبه‌رو می‌گشت که: «خداوند را بستایید، خداوند را بستایید» می‌دانست که خدا در واقع می‌گوید: «مرا بستایید، مرا بستایید.» او با آموزه‌های کتاب‌مقدس آشنا بود و می‌دانست که مزامیر الهام الهی هستند، ولی آن آیات به نظرش چنین می‌آمدند که زنی سالمند طالب تعریف و تمجید باشد. این نقل‌قولی است از کتاب «تأملی بر مزامیر» اما، به ناگه، خدا به زندگی سی. ایس. لوییس راه یافت. متن زیر حاصل آن ملاقات است:

عجب است که بدیهی‌ترین واقعیت درباره‌ی ستایش نمودن، حال چه ستودن خدا یا هر چیز دیگر، از چشم پنهان مانده بود. من این‌گونه فکر می‌کردم که تحسین نمودن، تأیید کردن، و یا حرمت نهادن شکلی از ستودن است، اما هرگز به این توجه نکرده بودم که همه‌ی لذت بردن‌ها، به طور خودجوش، خود را در همین ستودن و تحسین نمودن‌ها نشان می‌دهد، مگر اینکه شرم و حیا ما را به این آگاهی برساند که زبان ستایش را مهار نماییم. دنیا با حلقه‌ی تعریف و تمجید احاطه شده است. عاشقان دلداران خود را می‌ستایند؛ شعرخوانان شاعران مورد علاقه‌شان را می‌ستایند؛ راه‌پیمایان دشت و صحرا را می‌ستایند؛ بازیکنان بازی مورد علاقه‌شان را می‌ستایند. تعریف و تمجید از وضع هوا، شراب، غذاها، بازیگران، اسبان، دانشکده‌ها، کشورها، شخصیت‌های مهم تاریخی، کودکان، گلها، کوه‌ها، تمبرهای نایاب، حشرات کمیاب، و حتی گاهی سیاستمداران و دانشمندان همواره رایج است. اصل چیزی که در خصوص ستودن خدا

برای من مشکل به نظر می‌رسید این بود که بسیار مضحکانه منکر این بودم که همین حقیقت در خصوص والاترین ارزش نیز صادق است، اینکه ما از ستودن چیزی که ارزشمند است مسروبریم و نمی‌توانیم از ستایش آن بازایستیم.

حال، به جملات اصلی می‌رسیم:

من فکر می‌کنم ما از ستودن هرچه که از آن لذت می‌بریم مسروبریم، چرا که شادی تکمیل نمی‌شود مگر اینکه ابراز گردد. این صرفاً از روی تمجید و تحسین نیست که عاشقان بی‌وقفه در مدح زیبایی یکدیگر سخن می‌گویند. تا زمانی که شادی و سرور ابراز نشود، کامل نخواهد بود.

این گفتار برای من راه‌گشای این معما بود که خدا چگونه می‌تواند در تمام عملکردهایش هم خود را برافرازد و هم سرشار از محبت باشد. روالش این است. بگذارید قطعه‌ها را برایتان کنار هم قرار دهم.

پاسخ به این پرسش

اگر قرار باشد خدا شما را محبت کند، باید چه چیزی را به شما بدهد؟ او باید آن چیزی را به شما بدهد که برایتان بهترین است و بهترین در جهان هستی خود خدا است. اگر قرار بود خدا سلامتی، بهترین شغل، بهترین همسر، بهترین رایانه، بهترین تعطیلات، و بهترین موفقیت را در هر زمینه به شما عطا کند اما خودش را از شما دریغ نماید، اصلاً شما را دوست نمی‌داشت، بلکه از شما بیزار می‌بود. ولی اگر خودش را به شما بدهد و در کنارش هیچ چیز دیگری را نبخشد، شما را بی‌نهایت دوست دارد.

اگر قرار است خدا به من محبت ورزد، باید خدا شادی من باشد. لوییس می‌گوید اگر خدا خودش را به شما می‌دهد که تا ابد از او لذت ببرید، آن شادی کامل نمی‌شود مگر اینکه آن را در ستایش خدا ابراز دارید. بنابراین، برای اینکه خدا شما را به کمال محبت کند نمی‌تواند نسبت به این مهم بی‌تفاوت باشد که آیا شما شادی‌تان را با ستودن او به کمال می‌رسانید؟ پس اگر قرار است خدا شما را محبت نماید باید طالب این باشد که شما او را بستایید. آیا این موضوع برایتان روشن است؟ آیا لازم است دوباره تکرارش کنم؟ این حقیقت اساس زندگی من است و باور دارم که اساس کتاب مقدس نیز می‌باشد.

برای اینکه خدا شما را محبت نماید باید آن چیزی را به شما بدهد که برایتان بهترین است و بهترین برای شما خود خدا است. «طریق حیات را به من خواهی آموخت. به حضور تو کمال خوشی است و به دست راست تو لذتها، تا ابدالآباد» (مزمور ۱۱۶:۱۱). خدا برای شادی و خوشی ما خودش را به ما می‌بخشد. اما لوییس به ما نشان داد که تا آن شادی و خوشی خود را در ستایش خدا ابراز نکنند، شادی و خوشی محدودی است. از این‌رو، خدا که نمی‌خواهد شادی شما را به هیچ وجه محدود نماید می‌فرماید: «مرا بستایید. در هر کاری که انجام می‌دهید مرا بستایید. در هر کاری که انجام می‌دهید مرا برافرازید. در هر کاری که انجام می‌دهید شور و اشتیاق داشته باشید که مرا برتر از هر چیز دیگر قرار دهید.» این صرفاً بدین معنا است که اشتیاق خدا برای جلال یافتن و اشتیاق شما برای شادی نمودن و خشنود بودن امری جدا از هم نیستند. این دو در کنار هم قرار دارند. هرچه بیشتر در خدا خشنود باشید، او بیشتر در شما جلال می‌یابد.

اکنون، به پایان این پیغام می‌رسیم. بگذارید موضوع پیغام فردا را با شما در میان بگذارم تا بتوانید در موردش دعا کنید. امیدوارم فردا نیز در اینجا حضور داشته باشید تا این پیغام را خاتمه دهم، چرا که هنوز تمام نشده است. اگر این حقیقت دارد که هرچه بیشتر در خدا خشنود باشید او بیشتر در شما جلال می‌یابد و بنابراین میان خشنودی شما در او و جلال یافتن او در شما هیچ‌گونه تنش و تناقضی وجود ندارد، پس رسالت زندگی شما این است که در پی شادی و خوشی خود باشید. من این مقوله را لذت‌جویی مسیحی می‌نامم و قصدم این

است فردا در این خصوص صحبت کنم که چگونه این مهم را به جا آورید و چرا در پی این مهم بودن روابط شما، دانشکده‌های شما، پرستش شما، و ابدیت شما را دگرگون خواهد ساخت.

جان پای پر

www.MahfeleEnjil.com